

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شایا: 1735-739X

دوره ۱۴، شماره ۲ (پیاپی ۷۲)، زمستان ۱۴۰۱

Doi: 10.29252/piaj.2023.229958.1327

صفحات: ۶۳-۸۲

سیر تحول مفهوم "اجتماع امن" در روابط بین‌الملل

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۵

روح‌اله طالبی آرانی*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۱

فرهاد وفايي فرد**

چکیده

علم اجتماعی به طور عام و روابط بین‌الملل به طور خاص، از بدو پیدایش خود همواره موجودیت‌های جمعی انسانی را آماج توجه قرار داده‌اند. برای اشاره به این موجودیت‌های جمعی از مفاهیم گوناگونی بهره گرفته شده است. یکی از این مفاهیم، اجتماع امن است که کارل دویچ و همکارانش برای نخستین بار در سال ۱۹۵۷ میلادی مطرح کردند. از دهه ۱۹۵۰ میلادی تا کنون، این مفهوم دستمایه نظری بسیاری از دانش‌پژوهان برای تبیین تحولات بین‌المللی بوده، اما به مرور زمان دست‌خوش بازصورت‌بندی شده است. این نوشتار می‌کوشد با بهره‌گیری از بررسی متون نظری که طی بیش از شش دهه اخیر درباره اجتماع امن به رشته تحریر درآمده‌اند، جایگاه این مفهوم در ادبیات روابط بین‌الملل را با نگاهی انتقادی ارزیابی کند. پرسش این است که اجتماع امن از آغاز در انداخته شدن تا کنون چه سیر تحولی را پیموده است؟ یافته‌های پژوهش حاضر حاکی از آن است که مفهوم اجتماع امن در گذر از دو نسل متفاوت دانش‌پژوهی، اگرچه سیر تکاملی داشته، اما برخی نارسایی‌ها در هر دو نسل قابل مشاهده است. با این حال به نظر می‌رسد اجتماع امن ظرفیت کم‌نظیری را برای بسط مفهومی و نظری به صورت اقامه یک «نظریه بین‌المللی اجتماع امن» دارد.

واژگان کلیدی: دوگانه جامعه و اجتماع، اجتماع امن، نظریه بین‌المللی.

* استادیار دانشگاه شهید بهشتی، گروه سیاست جهانی و منطقه‌ای (نویسنده مسئول). aranipolitics@gmail.com

** دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی. farhad_vafaei_68@yahoo.com

مقدمه

علم اجتماعی به صورت کلی و روابط بین‌الملل به طور خاص به موجودیت‌های جمعی انسانی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. اساساً علم اجتماعی همان‌گونه که در نام آن نهفته است نسبت مستقیمی با واکاوی هستی‌شناختی گردهم‌آیی انسانی دارد، و روابط بین‌الملل نیز به‌عنوان یکی از رشته‌های زیرمجموعه علم اجتماعی همواره تلاش کرده است موجودیت‌های جمعی را شناسایی و تحلیل کند. در این چارچوب، به نظر می‌رسد هر چند دیرپاترین متعلق هستی‌شناختی روابط بین‌الملل دولت یا همان دولت‌ملت به‌عنوان مهم‌ترین موجودیت جمعی بوده است؛ به‌گونه‌ای که برخی دولت را به‌عنوان معضل اصلی و برخی دیگر آن را راه حل قلمداد کرده‌اند، ولی این بدان معنا نیست که دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل واحد تحلیلی خود را به این مفهوم محدود سازند.

بر همین اساس، بسیاری از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل کوشیده‌اند مفاهیم دیگری را برای اشاره به موجودیت‌های جمعی ساخته و پرداخته نمایند، به‌گونه‌ای که یا هم‌نشین دولت باشد یا جانشین آن؛ یا منطبق بر همان مفهوم دولت باشد یا آن را درنوردد یا یکی از این دو حالت را به اقتضای مورد و زمان و مکان در بر گیرد. بنابراین، اگرچه روابط بین‌الملل تلاش مداومی برای شناخت مفهوم دولت به کار بسته است، اما در آن متوقف نشده و کنکاشی هستی‌شناختی در یافتن واحدهای تحلیلی دیگر نیز داشته است. در این میان، "اجتماع امن"^۱ از جمله مفاهیمی محسوب می‌شود که جایگاهی مهم در رشته روابط بین‌الملل یافته است؛ چراکه از یک‌سو، هم سیاست‌گذاران و هم دانش‌پژوهان از این مفهوم برای اشاره به موجودیت‌های جمعی در هر دو عرصه داخلی و خارجی دولت‌ها بهره می‌برند و از سوی دیگر، به دنبال برجستگی فزاینده رشته‌های مطالعات منطقه‌ای و اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تأثیرگذاری آن‌ها بر رشته روابط بین‌الملل، کاربرد آن در هر دو نگرش تجربی و هنجاری به روابط بین‌الملل به‌عنوان یک واحد تحلیلی نیز در دو دهه اخیر اقبال فزاینده‌ای یافته است.

در این نوشتار با بررسی متون نظری که در طی بیش از شش دهه اخیر درباره اجتماع امن به رشته تحریر درآمده است، بر آنیم تا پاسخ مناسبی را برای این پرسش اساسی که اجتماع امن از آغاز مطرح شدن تاکنون چه سیر تحولی را پیموده است؟، بیابیم تا بتوانیم با ارزیابی انتقادی این

1. the idea of "security community"

مفهوم، جایگاه آن را در ادبیات کنونی روابط بین‌الملل بازنشاسیم. از این‌رو پس از بررسی پیشینه این پژوهش، زمینه‌های ورود اجتماع امن از علوم اجتماعی به روابط بین‌الملل بررسی و جایگاه این مفهوم در روابط بین‌الملل در قالب دو نسل دانش‌پژوهی ارزیابی می‌شود. همچنین تلاش می‌شود از رهگذر مقایسه این دو نسل، نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها مورد اشاره قرار گیرد و در پایان در قالب نتیجه‌گیری، چشم‌انداز پیشنهادی برای استدلال‌های مبتنی بر این مفهوم در آینده ترسیم شود.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی را که در ارتباط با مفهوم "اجتماع امن" به رشته تحریر درآمده است می‌توان در دو مقوله کلی قرار داد: نخست، آثاری که جنبه نظری دارند و صرفاً بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های نظریه‌پردازان درباره اجتماع امن هستند. در طلیعه این پژوهش‌ها، اثر کارل دویچ و همکارانش قرار دارد که مطالعه اجتماع امن را به‌عنوان راهکاری برای کنار گذاشتن جنگ در نظر داشتند (Deutsch et al., 1957). از دیدگاه آن‌ها در اجتماع امن این اطمینان وجود دارد که اعضا اختلافات خود را از روش‌های غیرخشونت‌آمیز حل و فصل می‌کنند. آدلر و گریو در مقاله "تلاقی اجتماع امن با موازنه قدرت: همپوشانی سازوکارهای منطقه‌ای حکمرانی امنیتی" (Adler and Greve, 2009) به پویایی درونی، زوال و فروپاشی اجتماع امن پرداخته و می‌کوشند نشان دهند که چگونه گاهی گفتمان و عمل سیاسی در نظم‌های امنیتی متفاوت، همپوشانی دارد.

"اجتماع‌های امن" (Adler and Barnett, 1998) اثر مهم دیگری است که واژه‌شناسی اجتماع امن، شواهد شکل‌گیری و مراحل تکامل اجتماع‌های امن و بررسی دیدگاه‌هایی درباره مبانی نظری این مفهوم را در خود دارد. آندرژتوسیسینی نیز در مقاله "اجتماع‌های امن و ارزش‌های آن‌ها؛ جدی گرفتن توده‌ها" ارزش‌های سیاسی و اجتماعی افراد را در اجتماع‌های امن تحلیل می‌کند (Tuscisny, 2007). نویسنده ضمن انتقاد از رویکرد آدلر و بارنت و با بهره‌گیری از دیدگاه دویچ درباره جایگاه "مردم" در این گونه اجتماع‌ها، ارزش‌های جوامع ونه‌تنهانگرش‌نخبگان آن‌ها را مهم می‌داند. این پژوهش‌ها اگرچه به ابعادی از اجتماع امن پرداخته‌اند، اما به نظر می‌رسد نتوانسته‌اند یک دستگاه نظری جامع درباره این مفهوم ارائه کنند. به همین دلیل می‌توان صرفاً از نظریه دویچ یا نظریه آدلر نسبت به اجتماع امن سخن گفت. بنابراین ما با یک نظریه یکپارچه و منسجم اجتماع امن روبه‌رو نیستیم.

دستہ دوم، پژوهش‌ها و آثاری است که کوشیده‌اند به کاربست مفهوم اجتماع امن در عرصه‌های جغرافیایی و مناطق گوناگون جهان بپردازند. از جمله نیکلاس خو (Khoo, 2015) در مقاله‌ای با عنوان "اجتماع امن آ.سه.آن" با تأکید بر دو مفهوم هویت و هنجارها، ادعای فراگیر پژوهشگران درباره اینکه آ.سه.آن را می‌توان یک اجتماع امن در نظر گرفت، رد می‌کند و معتقد است تمرکز بیش از حد بر اجتماع امن دانستن این منطقه، باعث کاهش تمرکز بر خیزش چین به عنوان یک چالش مهم می‌شود. در "اجتماع امن و آسیای جنوب شرقی: استرالیا، ایالات متحده و راهبرد ضد ترور آ.سه.آن" نوشته اندرو چائو (Chau, 2008) نیز استدلال می‌شود که نهادها و هنجارهای جمعی به عنوان معیاری برای سنجش تعاملات در یک اجتماع امن، همکاری‌های امنیتی چندجانبه در مواجهه با مسئله تروریسم در منطقه آ.سه.آن را تسهیل نکرده است.

کتاب "ایجاد یک اجتماع امن در جنوب شرقی آسیا؛ آ.سه.آن و مسئله نظم منطقه‌ای" از آمیتاو آچاریا (Acharya, 2001) هم از جمله آثاری است که پس از ارائه مقدماتی نظری درباره اجتماع امن، به هنجارها و قواعدی که باعث ظهور آ.سه.آن شد و نیز چالش‌ها و مخاطرات این اتحادیه و دورنمای آن به عنوان یک اجتماع امن کثرت‌گرا می‌پردازد. شفیعی و محمودی (۱۳۸۹) نیز در مقاله "سازمان همکاری شانگهای؛ جامعه امن نوظهور" با استفاده از سه‌گانه اجتماع‌های امن نوظهور، بالنده و بالغ، سازمان همکاری شانگهای را در وضعیت یک اجتماع امن نوظهور قلمداد می‌کنند. به طور کلی، این دستہ از پژوهش‌ها صرفاً درباره مناطق خاصی از جهان به‌ویژه اتحادیه اروپا و اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا به کار گرفته شده است. به هرروی بررسی پیشینه این پژوهش حاکی از آن است که تا کنون هیچ پژوهشی که بتواند خط سیر مفهومی اجتماع امن را تحلیل کند انجام نگرفته است. در این چارچوب، نوشتار حاضر برآن است این کاستی را با بررسی سیر تحول مفهوم اجتماع امن برطرف سازد. بر همین اساس، ضروری به نظر می‌رسد در ابتدا خاستگاه اجتماع امن که به نحوه ورود آن به روابط بین‌الملل شکل داده است، شناسایی شود.

پس زمینه ورود اجتماع امن به روابط بین‌الملل

خاستگاه واژه اجتماع امن را می‌توان در علوم اجتماعی ردیابی کرد؛ در این میان، جامعه‌شناسان که پیشتر دانش پژوهان اجتماعی بودند در دانش پژوهی درباره گردهم‌آیی‌های

انسانی، واژگان گوناگون و پرشماری را از قبیل "گروه" و "مردم" به کار گرفتند؛ اما دو واژه "جامعه" و "اجتماع" اقبال بسیار بیشتری یافت به نحوی که به صورت دوگانه‌ای زیربنایی در علم اجتماعی درآمدند. در این چارچوب، فردیناند تونیس نخستین جامعه‌شناسی بود که با ارائه یک تقسیم‌بندی کلی دوگانه از نظم اجتماعی به ایضاح دو مفهوم گماینشافت^۱ به معنای اجتماع^۲ و گزلفاشافت^۳ به معنای جامعه^۴ پرداخت (Tonnies, 1887).

گماینشافت پایه در روابط سنتی، عاطفی و خویشاوندی دارد، به گونه‌ای که در آن، اتحاد کاملی میان اراده‌های انسانی برقرار است (Harris, 2001: 22). در مقابل، گزلفاشافت پایه در وظیفه، الزام، سودجویی و حتی تخاصم دارد، به گونه‌ای که در آن، روابط افراد بر اساس بی‌تفاوتی، رقابت و قراردادهای تجاری شکل می‌گیرد (Frisby, 1992: 36). از دیدگاه تونیس، "اجتماع" به همبستگی کل ابناء بشر وابسته است ولی "جامعه" حاصل کنار هم قرار گرفتن افراد مستقل است (نقیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۴-۸۲). تونیس بر این باور بود که نظم اجتماعی جوامع اروپایی پس از انقلاب صنعتی با رشد ویژگی‌هایی مانند خردگرایی، منفعت‌طلبی و روابط شخصی به سمت گزلفاشافت سوق یافت.

پس از تونیس جامعه‌شناسانی مانند ماکس وبر نیز دوگانه‌های مشابهی را مطرح کردند. وبر به دنبال توضیح مناسبی برای این پرسش بود که چگونه اروپای سنتی در طول قرن نوزدهم به اروپای مدرن صنعتی قرن بیستم تبدیل شد (Waters, 2014: 6). وی با نیم‌نگاهی به دوگانه اجتماع و جامعه در نظریه تونیس، از عبارات اجتماعاتی شدن^۵ و جامعه‌ای شدن^۶ بهره برد. اجتماعاتی شدن به ویژگی‌های نظم گماینشافتی و جامعه‌ای شدن به مؤلفه‌های نظم گزلفاشافتی نزدیک است. با وجود این، وبر برخلاف تونیس، رابطه بین اجتماع و جامعه را نه یک فرآیند تاریخی یک‌سویه، بلکه نوعی توأمانی و همزیستی همراه با برخی تنش‌ها می‌دانست که بر رابطه‌ای سیال و دوجانبه مبتنی است (Cahnmann, 1995: 109-110).

روابط بین‌الملل به‌عنوان یکی از رشته‌های علوم اجتماعی نیز از این دوگانه در

1. gemeinschaft
2. community
3. gesellschaft
4. society
5. Communalization
6. Sociation

تحلیل‌های خود بهره گرفته است. به عبارت دیگر، می‌توان استدلال کرد که دوگانه اجتماع و جامعه در علم اجتماعی، بازتاب گسترده‌ای در دانش روابط بین‌الملل داشته است. این پژوهش را می‌توان در دسته‌بندی رویکردهای نظری روابط بین‌الملل که بر حسب نگرش آن‌ها به متعلق هستی‌شناختی آن انجام می‌گیرد، یافت؛ دوگانه‌سازی جهان‌وطن‌انگاری و اجتماع‌گرایی بر حسب تعاریفی که ارائه می‌دهند خصلت‌هایی را از دوگانه اجتماع/جامعه در خود دارد. جهان‌وطن‌انگاری (فارغ از تمایزهای دورویکرد جهان‌وطن‌انگاری اخلاقی و جهان‌وطن‌انگاری سیاسی) با طرح مفهوم "شهروند جهانی"، دولت جهانی یا شکلی از نظام مردم‌سالار جهانی را به‌عنوان نقطه مطلوب در نظر می‌گیرد. در مقابل، اجتماع‌گرایی با تمرکز بر دولت ملی، در حقیقت رویکردی دولت‌محور است؛ بر همین اساس، اجتماع‌گرایان با انتقاد از جهان‌وطن‌گرایان بر این باورند که افراد به آسانی توانایی تفکیک ذهنی و عینی از محیط جغرافیایی و شرایط زندگی خود را ندارند (دان، ۱۳۹۶: ۹۵-۹۱). بدین سان، می‌توان گفت که "اجتماع" مفهوم غربی در روابط بین‌الملل به شمار نمی‌آید.

جایگاه‌یابی مفهوم اجتماع امن در روابط بین‌الملل

به موازات ورود دوگانه اجتماع/جامعه به ادبیات روابط بین‌الملل به شکل مفهوم‌پردازی‌های متفاوتی که در نظریه‌های روابط بین‌الملل نمود یافت، رفته‌رفته مفهوم "اجتماع" در قالب دانش‌واژه "اجتماع امن" خود را از بند مفهوم‌پردازی‌های دوگانه‌نگران‌ه رهانید و به صورت مفهوم کانونی مستقلی درآمد که زمینه برآمدن مباحث نظری متمایز با روند غالب نظریه‌پردازی را در روابط بین‌الملل (خواه جریان اصلی، خواه جریان منتقد) فراهم ساخت. به مرور زمان، حتی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در هر دو اردوگاه اصلی نیز توجه خاصی به این شیوه مفهوم‌پردازی نشان دادند؛ به نحوی که به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر "اجتماع امن" در حال تبدیل شدن به یکی از مفاهیم مهم در روابط بین‌الملل است.

به‌مانند بسیاری دیگر از کوشش‌های مفهوم‌پردازانه درباره امور بین‌المللی، مفهوم اجتماع امن نیز با تمرکز بر چرایی وقوع جنگ و کاربرد خشونت در مدیریت اختلافات و نیز چگونگی پیشگیری از وقوع جنگ و ایجاد صلحی پایدار و قابل اتکا در روابط میان دولت‌ها به‌عنوان کنشگران اصلی روابط بین‌الملل ساخته و پرداخته شده است (Acharya, 2001: 1-4)؛ به طوری که روابط بین‌الملل را به‌عنوان فرآیند یادگیری اجتماعی و شکل‌گیری هویت با

بهره‌گیری از تعاملات اجتماعی در نظر می‌گیرد (Puchala, 1981: 189). بر این اساس، اجتماع امن امکان تغییر را یک فرآیند مسالمت‌آمیز دانسته و بر این باور است که چنین فرآیندهایی در نهایت به اجتناب از کاربرد خشونت و جنگ در حل و فصل اختلافات منتهی می‌شود.

مجموعه کوشش‌های فکری درباره مفهوم اجتماع امن طی دهه‌های گذشته و از زمان طرح آن را می‌توان در قالب دو نسل تقسیم‌بندی کرد: نسل نخست نظریه‌پردازی که از اثر برجسته کارل دویچ و همکارانش (Deutsch et al., 1957) تأثیر پذیرفته‌اند و نسل دوم نظریه‌پردازی که امانوئل آدلر و مایکل بارنت (Adler and Barnett, 1998) را می‌توان نماینده آن‌ها دانست. با توجه به پیشگامی این دو اثر در درافکندن مباحث نظری نوپدید و متمایز در روابط بین‌الملل، این دو اثر تعیین‌کننده هم به‌عنوان نقطه عطف مفهوم‌پردازی و هم به‌عنوان کانون مباحث نوشتار حاضر در نظر گرفته و سایر دیدگاه‌های پی‌آیند درباره اجتماع امن در قالب دو نسل متمایز، متأثر از آن‌ها تحلیل و ارزیابی می‌شود.

الف) نسل نخست دانش پژوهی اجتماع امن

سرآغاز نسل نخست دانش پژوهی درباره اجتماع امن و پیشگام طرح و بسط آن را باید کارل دویچ دانست. اگرچه در اوایل دهه ۱۹۵۰ برای نخستین بار اجتماع امن در آثار واگنن^۱ مطرح شد، اما این مفهوم به صورت صریح در آثار کارل دویچ مورد توجه قرار گرفت که بعدها با عنوان نظریه ارتباطات یا نظریه مبادله در مطالعات منطقه‌ای شهرت یافت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۱۰۴). دویچ با طرح این پرسش که چرا برخی از کشورها توانسته‌اند جنگ را در روابط میان خود منتفی سازند، با تأکید بر این نکته که دولت‌ها می‌توانند بر معمای امنیتی غلبه کنند، از رهیافت واقع‌گرای سنتی که در آن زمان، متأثر از دیدگاه هانس مورگنتا (Morgenthau, 1985) جیرگی یافته بود، فاصله گرفت (شیهان، ۱۳۸۸: ۴۹).

به نظر می‌رسد وقوع جنگ جهانی دوم و تحولات آن دوره، بیش از پیش باعث شده بود تا دویچ به مسئله جنگ، امکان و راهکارهای جلوگیری از آن تمرکز یابد. به همین دلیل، توجه دویچ به اجتماع امن، ویژگی‌ها و گونه‌های آن حاصل مشاهدات و تجربیات شخصی‌اش در

1. Richard Van Wagenen

اروپای پس از جنگ جهانی دوم بوده است؛ به نحوی که در آن برهه صاحب‌نظران اروپایی به دنبال یافتن راهی نظری برای برافکندن خشونت و درافکندن صلح و آرامش میان دولت‌هایی بودند که منازعات طولانی و رسوب‌یافته میان خود در اروپا و فراسوی آن را تجربه کرده بودند. پژوهش‌های دویچ چند سال پس از وقوع جنگ جهانی دوم و در سال‌هایی که شدت و بسامد منازعات بینادولتی بیش از جنگ‌های داخلی بود، آغاز شد (Tusicsny, 2007: 425).

از دیدگاه دویچ و همکارانش، اجتماع امن، اجتماعی است که بین اعضای آن اطمینان واقعی وجود دارد به گونه‌ای که آن‌ها به صورت فیزیکی با یکدیگر نمی‌جنگند؛ بلکه اختلافات میان خود را با بهره‌گیری از روش‌های دیگر حل و فصل و مدیریت می‌کنند (Deutsch et al., 1957: 5). دویچ اجتماع امن را کنسرتی از دولت‌هایی قلمداد کرد که تصمیم گرفته‌اند ناهماهنگی منافع در میان یکدیگر را تنها از طریق صلح مدیریت کنند (Dilek, 2014: 54). بر اساس دیدگاه دویچ و همکارانش، مطالعه اجتماع امن در حقیقت کمک به مطالعه راه‌هایی بود که از طریق آن‌ها امید می‌رود افراد روزی جنگ را کنار بگذارند (Deutsch et al., 1957: 3). بنابراین روابط بین دولت‌ها در یک اجتماع امن از طریق فقدان جنگ و فقدان آمادگی سازمان‌یافته برای جنگ مانند برنامه‌ریزی اضطراری نظامی شکل می‌گیرد. از این منظر، افزایش رقابت‌های تسلیحاتی یا نظامی نباید بین اعضای اجتماع امن وجود داشته باشد (Khoo, 2015: 181). از دیدگاه دویچ، دولت‌هایی که در یک اجتماع امن حضور دارند نه تنها نظم پایدار بلکه در واقع، نوعی صلح پایدار ایجاد کرده‌اند (Ulusoy, 2003: 3).

اجتماع امن در برداشت دویچ گروهی از افرادی هستند که از طریق یک حس مشترک یکپارچه شده‌اند؛ این افراد توافق کرده‌اند مشکلات اجتماعی مشترک می‌باید و می‌تواند با فرآیندهایی حل و فصل شود که “تغییر مسالمت‌آمیز” نامیده می‌شود (Deutsch et al., 1957: 5). تغییر مسالمت‌آمیز وضعیتی است که اختلافات و مشکلات اجتماعی، معمولاً از طریق قواعد و رویه‌های نهادینه‌شده و مورد پذیرش اعضا و بدون توسل به زور فیزیکی در مقیاسی قابل توجه حل و فصل می‌شود. از دیدگاه دویچ، لازمه گذر به اجتماع امن اطمینان‌یابی اعضا از تحقق تغییر مسالمت‌آمیز در دوره‌ای نسبتاً طولانی در میان آن‌هاست (Deutsch, 1961: 98).

توجه به “حس ما بودن” در تبیین دویچ از اجتماع امن قابل توجه به نظر رسیده و به نوعی پایه و اساس تشکیل اجتماع امن محسوب می‌شود. از دیدگاه دویچ، این حس مشترک در نتیجه تعاملات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین دولت‌ها و پرورش احساسات جمعی ایجاد

می‌شود (Chau, 2008: 627). دویچ معتقد بود هیچ اجتماع امنی ایجاد نخواهد شد، مگر اینکه احساس ما بودن در درون مجموعه‌ای از اعضا و نیز در ارتباط میان اعضا با یکدیگر شکل گیرد و گسترش یابد (Deutsch et al., 1957: 5).

دویچ و همکارانش بین دو گونه اجتماع امن، یعنی اجتماع امن ادغام‌شده و اجتماع امن کثرت‌گرا تمایز قائل شدند. از دیدگاه آن‌ها، اجتماع امن ادغام‌شده (مانند ایالات متحده آمریکا) زمانی پدیدار می‌شود که دو یا چند واحد سیاسی که پیش از آن مستقل بودند، واحد بزرگتری را با یک دولت مشترک تشکیل می‌دهند (Bellamy, 2004: 6). بدین‌سان، می‌توان چنین استدلال کرد که اجتماع امن ادغام‌شده در اثر تفویض حاکمیت واحدهای تشکیل‌دهنده آن به یک مرجع مشترک بالاتر پدید می‌آید. افزون بر این، واحد حاکمیت‌دار ناشی از تفویض حاکمیت که دویچ و همکارانش آن را اجتماع امن ادغام‌شده می‌خوانند، در واقع همان دولت‌ملت وستفالیایی است.

از سوی دیگر، کارل دویچ و همکارانش اجتماع امن کثرت‌گرا (مانند ایالات متحده آمریکا با کانادا) را متشکل از کشورهای مستقل رسمی می‌دانند. در چنین اجتماع‌هایی نیز طبیعتاً اختلافات با روش‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل می‌شود و استفاده از ابزار جنگ و خشونت برای حل منازعات و تنش‌ها کاربردی ندارد. در این چارچوب، دویچ بیش از هر مسئله‌ای بر دو پیش‌شرط برای شکل‌گیری اجتماع امن کثرت‌گرا تأکید دارد. پیش‌شرط نخست، ظرفیت و توانایی واحدهای سیاسی حاکمیت‌دار برای پاسخگویی سریع، کافی و بدون خشونت به نیازها، پیام‌ها و اقدامات یکدیگر است که از طریق رویه‌های سیاسی تثبیت‌شده و نهادهای حامی ارتباط و مشورت متقابل تضمین می‌شود. پیش‌شرط دوم سازگاری ارزش‌های اصلی مرتبط با تصمیم‌گیری سیاسی است (Bellamy, 2004: 66) که می‌تواند خود را در قالب نهادسازی منطقه‌ای نشان دهد.

با این اوصاف، در مورد نگاه دویچ و همکارانش درباره اجتماع امن کثرت‌گرا، می‌توان خاطر نشان ساخت که اجتماع امن ادغام‌شده در اثر تجمیع حاکمیت واحدهای تشکیل‌دهنده آن به صورت عضویت همه آن‌ها در یک مرجع مشترک بالاتر که مبتنی بر نمایندگی است پدید می‌آید. افزون بر این، واحد تحلیلی ناشی از تجمیع حاکمیت که دویچ و همکارانش آن را اجتماع امن کثرت‌گرا می‌خوانند، در واقع کم‌وبیش بر منطقه انطباق دارد.

در مجموع، هر چند دویچ و همکارانش تلاش پیشگامانه‌ای را در درافکندن و تعریف مفهوم

اجتماع امن انجام دادند، ولی در مسیر استدلال پردازی خود به بازتولید همان دوگانه اجتماع / جامعه در قالب تمایزگذاری میان اجتماع امن کثرت‌گرا و اجتماع امن ادغام‌شده روی آوردند؛ در این میان، برخلاف برداشت اصیل از این دوگانه، در مصداق‌یابی این دو گونه، واقعیت‌های هم‌عرض را نیافتند، بلکه عملاً اجتماع امن ادغام‌شده در سطح ملی در ذیل اجتماع امن کثرت‌گرا در سطح منطقه‌ای قرار گرفت؛ معنای ضمنی این برداشت این است که اجتماع امن کثرت‌گرا از مجرای اجتماع امن ادغام‌شده می‌گذرد.

در سه دهه پس از جنگ جهانی دوم، توجه پژوهشگران و اندیشمندان روابط بین‌الملل بیشتر به نظریه‌های همگرایی، کارکردگرایی و نوکارکردگرایی معطوف بود و مفهوم اجتماع امن در حاشیه قرار داشت. برای مثال، ارنست هاس، با انتقاد از رویکرد ارتباطی دویچ و همکاری‌اش، بر جنبه‌های نهادی و نقش نخبگان ملی تأکید کرد و آن را برای همگرایی اروپا به کار بست (Haas, 1970: 607-646). البته، در این دوره، پژوهشگرانی نیز بودند که اجتماع امن را نه یک نظریه، بلکه مجموعه‌ای از گزاره‌ها قلمداد کردند؛ پوچالا استدلال کرد که اجتماع امن به خودی خود یک نظریه در روابط بین‌الملل نیست، بلکه مجموعه‌ای از مفروضات درباره صلح بین‌المللی و جگونگی تحقق آن‌هاست (Puchala, 1981: 50).

ب) نسل دوم دانش پژوهی اجتماع امن

نسل دوم دانش پژوهی درباره اجتماع امن در شرایطی شکل گرفت که اتحاد شوروی، به‌عنوان یک اجتماع امن ادغام‌شده در پرتوی تمایزگذاری کارل دویچ و همکاری‌اش فروپاشیده بود و دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان برهه‌ای سرنوشت‌ساز که بازتعریف و بازسازی بسیاری از مفاهیم مهم روابط بین‌الملل را به خود دید، فرارسیده بود. در این فضا، پیش از همه، امانوئل آدلر به استقبال این تحولات رفت و به قلم‌فرسایی درباره اجتماع امن پرداخت. وی پیش از نگارش کتاب مشترک با بارنت، هم‌راستا با موج پسا‌جنگ‌سردی پیروزی باوری لیبرالی، کوشید برداشت اولیه کارل دویچ درباره اجتماع امن را به گونه‌ای بازسازی کند که بتواند آن را با دموکراسی لیبرال ممزوج سازد. در این چارچوب، وی با به کار بستن مفهوم اجتماع امن درباره اتحادیه اروپای پس از جنگ سرد، استدلال کرد که اعضای اجتماع‌های امن کثرت‌گرا، نه صرفاً به دلیل بهره‌مندی از اشتراکات ارزشی، بلکه به این دلیل که در ارزش‌های دموکراتیک و لیبرال سهیم‌اند، انتظارات قابل اطمینانی از تغییر مسالمت‌آمیز دارند (Adler, 1992: 293).

با این حال، امانوئل آدلر به این جرح و تعدیل مفهومی بر حسب نمونه مطالعاتی بسنده نکرد و با همکاری مایکل بارنت، کتابی با عنوان "اجتماع‌های امن" (Adler and Barnett, 1998) نگاشت که سرآغاز توسعه همه‌جانبه اجتماع امن به‌عنوان یکی از مفاهیم پراقبال در روابط بین‌الملل شد. آدلر و بارنت در بازتعریف چارچوب اصلی ارائه‌شده از سوی کارل دوئیچ، اجتماع امن را به‌عنوان "منطقه‌ای فراملی متشکل از دولت‌های حاکمیت‌دار" تعریف کردند که "اعضای آن انتظارات قابل اطمینانی از تغییر مسالمت‌آمیز دارند". این وضعیت در شرایطی شکل می‌گیرد که اعضای اجتماع امن، احساس "ما بودن" و تعامل با یکدیگر بر اساس وفاداری و ارزش‌های مشترک داشته باشند (Adler and Barnett, 1998: 30). بر اساس دیدگاه آدلر و بارنت، اجتماع‌های امن تلاش دارند تا از درگیری اجتناب و منافع دولت‌های شریک را در تحقق ثبات و صلح شناسایی و پیگیری کنند. بنابراین آنچه در اجتماع امن برای تحقق صلح به کار بسته می‌شود، تنها ابزارها و شیوه‌های صلح‌آمیز و غیرخشونت‌بار است. البته وجود اجتماع امن به معنای فقدان اختلاف بین اعضای آن نیست؛ بلکه تفاوت در راهکار حل و فصل آن است.

آدلر و بارنت با کنار گذاشتن مفهوم جامعه امن ادغام‌شده، سه سطح از گسترش و توسعه اجتماع امن را تشریح کرده‌اند. از دیدگاه آن‌ها اجتماع‌های امن را به صورت تجربی می‌توان به سه دسته نوظهور^۱، بالنده^۲ و بالغ^۳ تقسیم کرد. در سطح نخست، یعنی در اجتماع امن نوظهور، نشانه‌های اولیه‌ای از حرکت اعضا به سمت همکاری مشاهده می‌شود و دولت‌ها روابطی را برای ارتقای امنیت ملی خود برقرار می‌کنند. در این وضعیت تفاسیر جدید از واقعیت‌های اجتماعی و تهدیدات خارجی گسترش می‌یابد (Adler and Barnett, 1998: 29-65). همچنین دولت‌ها به صورت شفاف به دنبال ایجاد اجتماع امن نیستند؛ بلکه تلاش‌هایی برای کاهش هزینه‌های مربوط به تعاملات خود را دنبال می‌کنند. در اجتماع امن نوظهور انتظار می‌رود تعاملات دیپلماتیک دو و چندجانبه و نیز همکاری با بازیگر ثالث اتفاق بیفتد. یک دولت اصلی یا ائتلافی از دولت‌ها تسهیل‌کننده و تثبیت‌کننده اجتماع امن نوظهور خواهند بود. زیرا فقط چنین دولت/دولت‌هایی می‌توانند حمایت مادی و معنوی از نیازهای برخی دیگر را بر عهده بگیرند (Adler and Barnett, 1998: 49).

1. nascent
2. ascent
3. mature

در سطح دوم، اعضا درگیر تعاملات اجتماعی شده و پیوندها از طریق نهادها و سازمان‌ها عمیق‌تر و باعث ایجاد حس اعتماد می‌گردد. در این سطح هویت‌های جمعی ظهور و بروز می‌یابد (Chau, 2008: 627-628). در اجتماع امن بلندمدت، زمینه‌های مناسب برای گسترش اعتماد متقابل و هویت جمعی شناسایی می‌شوند به طوری که تحولات مطلوب ساختاری در قدرت و دانش و تحولات فرآیندی در تعاملات، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و یادگیری اجتماعی رخ می‌دهد. نهادها و سازمان‌های جدیدی که نشان‌دهنده هماهنگی و همکاری نظامی بیشتر و نیز کاهش احساس تهدید از دیگری است، شکل می‌گیرند. در این مرحله، وجود یک دولت اصلی یا ائتلافی از دولت‌ها عهده‌دار تثبیت و تشویق گسترش هرچه بیشتر اجتماع امن خواهند شد و دولت‌ها نیز سازماندهی امنیت خود و تعریف از تهدید را تغییر خواهند داد (Adler and Barnett, 1998: 53).

سومین مرحله از توسعه اجتماع امن نیز اجتماع امن بالغ است که همکاری متقابل را در خود دارد و در حقیقت نوعی از نظام سیاسی است که جایی بین یک دولت مستقل و یک دولت متمرکز منطقه‌ای قرار گرفته است؛ به بیان دیگر، این مرحله نوعی نظام حکمرانی پساحاکمیتی و دارای نهادهای فراملی و ملی مشترک است و به نوعی در آن سیستم امنیت جمعی شکل می‌گیرد. در این مرحله بازیگران منطقه‌ای هویت مشترکی دارند و می‌توانند انتظارات قابل اطمینانی از تغییر مسالمت‌آمیز داشته باشند. در اجتماع امن بالغ، هرچند همچنان منافع متضاد، اختلاف‌نظر و چانه‌زنی وجود دارد، ولی دولت‌ها برای حل اختلافات خویشتن‌داری به خرج می‌دهند (Adler and Barnett, 1998: 55).

از اواخر قرن بیستم و مشخصاً از آغاز هزاره سوم میلادی، در تداوم پژوهش‌های آدلر و بارنت، تلاش نظری بر بسط دامنه مفهوم اجتماع امن تمرکز یافت. در این چارچوب، بلامی با بررسی رابطه بین کشورهای درون یک اجتماع امن با کشورهای بیرون آن، سه نتیجه ممکن را ترسیم کرد: نخست، روابط بین یک اجتماع امن و کشورهای خارج از آن، می‌تواند دشوارتر از روابطی باشد که کشورها پیش از آنکه خودشان را "داخل" و "خارج" یک اجتماع امن بدانند، وجود داشته است. دوم، روابط بین داخل و خارج اجتماع امن می‌تواند به لحاظ کیفی بدون تغییر باقی بماند؛ شرایطی که به‌عنوان اجتماع دوسوگرا تعریف می‌شود و در نهایت گزینه اجتماع ادغام‌گراست. در اینجا، مرزهای داخل و خارج سست‌تر می‌شود؛ زیرا احساس اجتماع بودن درون اجتماع امن به بازیگران خارجی منتقل می‌شود (Bellamy, 2004, 11).

این فرآیند ممکن است منجر به توسعه اجتماع امن بشود یا نشود.

سورپونگ پو نیز به شیوه‌ای متفاوت با بلامی، نه به سیر تکاملی، بلکه به شاخص‌های تحقق اجتماع امن توجه کرد؛ وی، عملکرد دموکراتیک دولت‌های عضو و توجه به ارزش‌هایی مانند دموکراسی و حقوق بشر؛ حضور یک رهبر دموکراتیک که توانمندی‌های مادی (اقتصادی و نظامی) کافی برای مداخله دموکراتیک مؤثر داشته باشد؛ تجربه غنی دولت‌های عضو در مدیریت منازعات؛ و گستره عضویت اجتماع امن را از جمله پیش‌شرط‌های تحقق اجتماع امن برشمرد و بر پایه آن‌ها، تبیین کرد که چرا دولت‌های مناطق غیرغربی و یا کمتر توسعه‌یافته در زمینه ایجاد اجتماع امن منطقه‌ای در قیاس با هم‌تایان غربی خود، توانمندی‌های به مراتب کمتری از خود نشان داده‌اند (پو، ۱۳۹۴: ۱۲۶-۸۵)

مقایسه دو نسل دانش پژوهی اجتماع امن

با توجه به بررسی دو نسل دانش‌پژوهی اجتماع امن، می‌توان نوعی پیوستگی، انباشتگی و فزاینده‌گی را در توجه به این مفهوم در ادبیات آن مشاهده کرد؛ به گونه‌ای که هیچ‌گاه سیر اهتمام فکری به آن از حرکت بازنايستاده و فربهی یافته است. در این میان، همانندی‌ها و ناهمانندی‌هایی میان دو نسل به چشم می‌آیند که برشمردن آن‌ها می‌تواند زمینه ارزیابی آن را فراهم آورد. همانندی‌های ذیل را می‌توان از استدلال‌های دانش‌پژوهان هر دو نسل استنباط کرد:

۱. **کل‌گرایی در تحلیل:** درست است که در هر دو نسل، فرد انسانی به‌عنوان اجزای اجتماع امن در نظر گرفته شده است، ولی همواره چنین استدلال می‌شود که حیات انسانی بدون گردهم‌آیی گروهی سازمان‌یافته‌ای که نوعی امنیت را فراهم آورد تصورکردنی نیست.

۲. **جایگاه کلیدی حوزه امنیت:** در هر دو نسل، توجه همه‌جانبه‌ای به حوزه موضوعی امنیت، البته با برداشت سخت‌افزاری آن مبذول شده است، به طوری که هیچ‌گاه واژه امنیت از هم‌نشینی با مفهوم اجتماع کنار نرفته و هیچ مفهوم دیگری نیز به‌عنوان بدیل آن مطرح نشده است. در عوض مفاهیمی به کار گرفته شده‌اند که به تقویت مفهوم امنیت در عبارت اجتماع امن انجامیده‌اند (Adler and Greve, 2009: 71).

۳. **تعلق به حیطه عام علوم اجتماعی:** استدلال‌پردازی هر دو نسل به هیچ وجه در حصار یکی از رشته‌های علوم اجتماعی محدود نشده و همین واقعیت به نوبه خود باعث بینارشته‌ای شدن و حتی چندسطحی شدن مباحث مربوط به اجتماع امن گردیده است (DÍLEK, 2014: 53-58).

این همانندی‌ها از نوعی پیوستگی در ادبیات مربوط به اجتماع امن حکایت دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان از آن به‌عنوان یک حوزه مطالعاتی نام برد. با این حال، ناهمانندی‌هایی نیز میان دو نسل مشهود است:

۱. **از توصیف مفهومی به تبیین نظری:** نسل نخست بیشتر بر ماهیت اجتماع امن، شرایط تشکیل و نیز تمایز انواع آن تأکید داشت، ولی نسل دوم تا حدودی بر مباحث تداوم حیات آن تمرکز نمود. به بیان بهتر، دانش‌پژوهان نسل دوم با خیالی آسوده از یکپارچگی مفهومی اجتماع امن، از توصیف آن فراتر رفته و کوشیدند تبیین کنند که چرا و چگونه اجتماع امن ادامه حیات می‌یابد (Adler and Greve, 2009: 71).

۲. **از تمرکز ملی به برجسته‌سازی منطقه‌ای:** هرچند دانش‌پژوهان نسل نخست با پیش کشیدن بحث اجتماع امن کثرت‌گرا و ذکر اتحادیه اروپایی به‌عنوان نمونه بارز آن از سطح ملی فراتر رفتند و به عرصه منطقه‌ای نیز توجه نشان دادند ولی در نسل دوم، عملاً از سطح ملی دست شسته شد و پویش‌های منطقه‌ای در کانون توجه قرار گرفت. نتیجه این تحول همانا کاربست اجتماع امن در ادبیات منطقه‌گرایی نوین بوده است.

۳. **از دسته‌بندی به رده‌بندی:** تقسیم‌بندی اجتماع امن به کثرت‌گرا و ادغام‌شده در نسل نخست از نوعی مقوله‌بندی دوگانه‌ساز بر حسب سطوح ملی و منطقه‌ای حکایت داشت و به مقتضای سطح تحلیل، منزلت هستی‌شناختی یکسانی در استدلال‌پردازی برخوردار بود، ولی با توجه به آنکه نسل دوم اجتماع امن بر سطح منطقه‌ای تمرکز یافته بود، از دسته‌بندی فراتر رفت و به رده‌بندی اجتماع‌های امن روی آورد؛ به گونه‌ای که با موج منطقه‌گرایی نوین در تقسیم‌بندی مناطق جهان بر حسب "منطقه‌بودگی" همراه شد (سودرپام، ۱۳۹۷).

۴. **از جنگ‌پرهیزی به صلح‌افزایی:** صلح منفی غایت نهایی نسل نخست دانش‌پژوهان اجتماع امن بود، به طوری که آن‌ها همواره استدلال می‌کردند که چگونه جنگ و خشونت، که بر حسب ابزار نظامی تعریف می‌شد، از مناسبات اعضای اجتماع امن رخت بر می‌بندد؛ برای مثال، دویچ و همکارانش استدلال کردند که پیش‌نیاز اصلی، پرهیز از توسل به زور و عدم احتمال وقوع جنگ در میان واحدهای سیاسی است (Deutsch et al., 1957: 115)، ولی دانش‌پژوهان نسل دوم اجتماع امن، به جای تمرکز بر صلح منفی، به نحوه تحکیم صلح در سطح منطقه‌ای توجه نشان دادند و استدلال آوردند چگونه تجربیات اجتماع امن به مرور زمان انباشته می‌گردد به گونه‌ای که برخی اجتماع‌های امن صلح‌خیزتر از برخی دیگر می‌شوند (پو، ۱۳۹۴: ۱۰۴).

۵. از تنگ‌نظری غربی به نگرش جهان‌گسترانه: مصداق‌یابی تجربی دانش‌پژوهان نسل نخست اجتماع امن، چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای، اروپای غربی و آمریکای شمالی بود (Deutsch et al., 1957)، حال آنکه در نسل دوم، نه‌تنها این مصداق‌یابی از نمونه‌های غربی به نمونه‌های غیرغربی کشیده شد، بلکه پژوهش‌های تجربی پرگونه‌تر و پرشماری نیز درباره اجتماع‌های امن در جهان انجام گرفت (Dakhlallah, 2012: 392-411).

۶. از تمرکز بر عناصر عینی به بسط توجه به عناصر ذهنی: در نسل نخست اجتماع امن، موضوعات عینی از قبیل جنگ و خشونت مورد توجه قرار گرفت و چنین استدلال شد که اجتماع امن در صورتی شکل می‌گیرد که این پدیده‌ها در مناسبات میان اعضای آن رخت بریندد و از همین رو، ما شاهد گزاره‌های لیبرالیستی روابط بین‌الملل بودیم، ولی دانش‌پژوهان نسل دوم اجتماع امن، با تأثیرپذیری از تحولات مناظره‌های سوم و چهارم روابط بین‌الملل، مفاهیم جدیدی از قبیل هویت، هنجار و ارزش را که مورد توجه رویکردهای منتقد جریان اصلی، به ویژه سازه‌انگاری هستند، در استدلال‌های خود در مورد اجتماع امن و تحولات آن گنجانند.

این ناهمانندی‌ها نشان می‌دهد که ادبیات اجتماع امن در حرکت از نسل نخست به نسل دوم، نوعی سیر تکاملی را پیموده است؛ به طوری که شمار و تنوع پژوهش‌ها در این زمینه افزایش یافته و استدلال‌پردازی‌ها در مورد آن نیز غنا، عمق و گستره افزون‌تری به خود گرفته است. به عبارت دیگر، در طی بیش از شش دهه اخیر، دانش‌پژوهی درباره اجتماع امن پیشرفت قابل توجهی داشته و جایگاه بارزی در مباحث نظری دو رشته مطالعات امنیتی و مطالعات منطقه‌ای یافته است؛ به گونه‌ای که به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازی‌هایی که این دو رشته را به هم پیوند می‌دهد؛ مطرح شده است (عبداله‌خانی، ۱۳۸۹: ۴۵۰-۴۴۱).

اما با وجود این سیر تکاملی، به نظر می‌رسد ادبیات اجتماع امن از دو نارسایی مهم رنج می‌برد: نارسایی نخست در تداوم اروپامحوری آن نهفته است؛ درست است که دانش‌پژوهان نسل دوم از حصار تنگ‌نظری غرب‌محورانه در تحلیل اجتماع امن رسته و پژوهش‌های قابل ملاحظه‌ای را در مورد تجربه اجتماع امن در نواحی غیرغربی انجام داده‌اند، ولی همچنان به گونه‌ای استدلال کرده‌اند که تجربه اتحادیه اروپا یک نمونه آرمانی است که غیر اروپاییان باید از مسیری که اروپاییان هموار ساخته‌اند بگذرند تا به اجتماع امن بالغ مدنظرشان دست یابند (ویلیامز، ۱۳۸۹: ۲۳۱-۱۶۷).

از سوی دیگر، فرورفتن مباحث اجتماع امن در ژرفنای سطح تحلیل منطقه‌ای، حتی با وجود در انداختن اجتماع امن مقایسه‌ای، این نارسایی دوم را در دانش پژوهی اجتماع امن به بار آورده است که عملاً اجتماع امن، نه در بافت بین‌المللی، بلکه در خلأ بین‌المللی دیده می‌شود؛ به بیان بهتر، مؤلفه‌های محدودیت‌زا و مجال‌آفرین بین‌المللی که بر امکان/امتناع و فروپاشی/توقف/تکامل اجتماع امن تأثیر می‌نهند، نادیده گرفته شده است.

این نارسایی در هر دو نسل دانش‌پژوهان اجتماع امن مشهود است؛ به گونه‌ای که باعث گردیده حتی با وجود بهره‌گیری از مفاهیم برخی نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل و یا نقد مفروض‌های کلیدی آن‌ها، هیچ‌گونه استدلال‌پردازی صریحی درباره اجتماع امن در سطح جهان‌گستر انجام نگردد. برای مثال، هر چند استدلال‌های دویچ و همکارانش (۱۹۵۷) درباره اجتماع امن در قالب سنت فکری لیبرالیسم جای می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۴۱)، برداشت آن‌ها از اجتماع امن نه در قالب روابط بین‌الملل، بلکه در حال نوسان میان سطح ملی و منطقه‌ای با تأکید بیشتر بر سطح ملی و ناظر بر عملکرد حکمرانی ملی است. از سوی دیگر، نسل دوم دانش‌پژوهی اجتماع امن نیز همین نارسایی را در خود دارد. برای مثال، هر چند آدلر و بارنت کوشیدند با موج جدید نظریه‌های منتقد جریان اصلی در روابط بین‌الملل همراهی کرده و با نزدیک شدن نسبی به سازه‌انگاری، بر هویت‌ها، ارزش‌ها و معانی مشترک تأکید نهند (Adler and Barnett, 1998: 424)، اقدامی پیشروانه که بلامی (Bellamy, 2004) نیز آن را پی گرفت، ولی تحلیل اجتماع‌های امن را به سطح بین‌المللی نبردند.

نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر با بهره‌گیری از متون نظری به دنبال بررسی سیر تحول اجتماع امن از آغاز مطرح شدن تاکنون و ارزیابی انتقادی این مفهوم بود. در این چارچوب، ضمن رهگیری بسترهای طرح اجتماع امن در ادبیات علوم اجتماعی به بازشناسی آن در قالب دو نسل دانش‌پژوهی در ادبیات روابط بین‌الملل و مقایسه آن‌ها پرداخته شد.

سیر تحول مفهوم اجتماع امن در طول شش دهه اخیر نشان می‌دهد که این مفهوم جایگاه خود را در دو رشته مطالعات منطقه‌ای و مطالعات امنیتی یافته و بیش از پیش به مباحث نظری روابط بین‌الملل نزدیک شده است. از سوی دیگر، نارسایی‌های نهفته در نسل‌های دوگانه دانش‌پژوهی اجتماع امن، حکایت از آن دارد که اجتماع امن ظرفیت کم‌نظیری برای بسط

مفهومی و نظری دارد؛ جامه عمل پوشاندن به این امر در گرو اقامه یک "نظریه بین‌المللی اجتماع امن" است؛ و البته در صورت تحقق، تنها نظریه روابط بین‌الملل خواهد بود که عملاً در هر سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی در انداخته شده است.

در این چارچوب، سهم مفهوم اجتماع امن در توسعه ادبیات نظری روابط بین‌الملل می‌تواند به دو صورت نمود یابد: از یک‌سو، می‌توان نظریه بین‌المللی اجتماع امن را به‌عنوان نظریه‌ای در میان سایر نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل در نظر گرفت؛ و از سوی دیگر، این امکان نیز وجود دارد که اجتماع امن به مثابه مفهوم چترگونه‌ای بر فراز نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل قلمداد و این نظریه‌ها بر حسب مفهوم اجتماع بازآفرینی شود. البته تحقق چنین طرحی مستلزم تلاش نظری همه‌جانبه‌ای است که می‌تواند در برنامه پژوهش‌های آینده قرار گیرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- پو، سورپونگ (۱۳۹۴)، “ایجاد اجتماع امن برای حکمرانی جهانی بهتر”، در: حکمرانی جهانی و نظام ملل متحد، فالکر ریتبرگر، ترجمه فاطمه سلیمانی پورلک، تهران: نشر مخاطب. صص ۱۷۲-۱۱۷.
- دان، اسمیت و کورکی، تیم، استیو و ملیجا (۱۳۹۶)، نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه عبدالمجید سیفی و شهرزاد مفتوح. تهران: نشر میزان.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۲)، نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی. تهران: نشر مخاطب.
- سودرbaum، فردریک (۱۳۹۶)، بازاندیشی منطقه‌گرایی. ترجمه بهاره سازمند و همکاران. تهران: مخاطب.
- شفیعی، نوذر و محمودی، زهرا (۱۳۸۹)، “سازمان همکاری شانگهای؛ جامعه امن نوظهور”، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۲، صص ۱۳۴-۱۰۱.
- شیپان، مایکل (۱۳۸۸)، امنیت بین‌الملل. ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۹)، نظریه‌های امنیت. تهران: ابرار معاصر.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. چاپ چهارم (۱۳۸۸)، تهران: انتشارات سمت.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۳)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: انتشارات سمت.
- ویلیامز، مایکل (۱۳۸۹)، فرهنگ و امنیت. ترجمه روح‌اله طالبی آرنی و مرتضی نورمحمدی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Acharya, Amitav (2001), *Constructing a Security Community in Southeast Asia: ASEAN and the Problem of Regional Order*. London: Routledge.
- Adler, Emanuel (1992), “Europe’s New Security Order: A Pluralistic Security Community,” in Beverly Crawford (ed.) *The Future of European Security*, Berkeley. CA: Center for German and European Studies.
- Adler and Greve, Emanuel and Patricia (2009), “When security community meets balance of power: overlapping regional mechanisms of security governance”. *Review of International Studies*, Vol. 35, pp 59-84.
- Adler, Emanuel and Barnett, Michael (eds). (1998), *Security Communities*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Bellamy, Alex J. (2004), Security communities and their neighbours: Regional fortresses or global integrators?. New York: Palgrave Macmillan.
- Cahnmann, Werner (1995), Weber and Tonnies: Comparative Sociology in Historical Perspective. New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
- Chau, Andrew (2008), "Security Community and Southeast Asia: Australia, the U.S., and ASEAN's Counter-Terror Strategy", Asian Survey, Vol. 48, No. 4, pp. 626-649.
- Dakhllallah, Farah (2012), "The League of Arab States and Regional Security: Towards an Arab Security Community?", British Journal of Middle Eastern Studies, Vol. 39, No. 3, pp 392-411.
- Deutsch, Karl, Sidney A. Burrell, Robert A. Kann, Maurice Lee, Martin Lichterman, Raymond E. Lindgren, Francis L. Loewenheim, Richard W. V. Wagenen (1957), Political Community and the North American Area. Princeton NJ: Princeton University Press.
- Deutsch, Karl (1961), Security communities. In James N. Rosenau (ed.). International politics and foreign policy. (pp. 98–105). New York: Free Press.
- Dilek, Oğuz (2014), "Constructing Security and Community in the Middle East: A Security Community Approach to the Structure and Agents of the Arab Spring", International Relations, Vol.11 , No.42 , pp. 51-74.
- Donald J.Puchala (1984), "The Integration Theorists and the Study of International Relations", in Charles W.Kegley and Eugene M.Wittkopf (eds). The Global Agenda: Issues and Perspectives. New York: Random House.
- Frisby, David (1992), Simmel and Since: Essays on Georg Simmel 's Social Theory. London: Routledge.
- Haas Ernest (1970), "The Study of Regional Integration: Reflections on the Joy and Anguish of Pretheorizing", International Organization , Vol. 24, No.4, pp.607-646.
- Harris, Jose (2001), Tonnies: Community and Civil Society. Translated by Margaret Hollis. Cambridge: Cambridge University Press.

- Khoo, Nicholas (2015), “The ASEAN Security Community: A Misplaced Consensus”, Asian Security and International Affairs, Vol. 2, No. 2, pp. 180-199.
- Morgenthau, H. J. (1985), Politics Among Nations, New York: Alfred Knopf.
- Puchala DJ (1981), “Integration theory and the study of international relations”. In: Merritt RL and Russett BM (eds) From National Development to Global Community: Essays in Honor of Karl W. Deutsch. London: George Allen & Unwin, pp. 145-165.
- Tuscisny, Andrej (2007), “Security Communities and Their Values: Taking Masses Seriously”, International Political Science Review, Vol.28 , No.4 , pp. 425-449.
- Ulusoy, Hasan (2003), “Revisiting Security Communities After The Cold War: The Constructivist Perspective”, Journal of International Affairs, Vol. 8, Issue 3, pp. 1-22.
- Väyrynen R (2000), “Stable peace through security communities: steps towards theory-building”. In: Kacowicz A, Bar-Siman-Tov Y, Elgström O and Jerneck M (eds) Stable Peace Among Nations. Lanham, MD: Rowman and Littlefield, pp.108-129.
- Waters, Tony (2014), “Gemeinschaft and Gesellschaft Societies”, Encyclopedia of Sociology, 2nd ed.

پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی